

SCO

کانون آرمان شریعتی

SCO1385@Gmail.com

"ناممکن بودن" جامعه شناسی دین در ایران



سارا شریعتی

شماره مقاله : ۱۰۲۱

تعداد صفحه : ۵

آفرین بررسی : ۸۷/۰۶

تاریخ تمریر : ۰۰۰۰

www.shandel.org

موضوع : سخنرانی در انجمن جامعه شناسی ایران

"ناممکن بودن" جامعه‌شناسی دین در ایران

متن صحبت در نشست گروه علمی - تخصصی دین در همایش مسائل علوم اجتماعی ایران.

موضوع این نشست را موانع رشد جامعه‌شناسی دین در ایران پیشنهاد کرده‌اند. جسارتاً اما می‌خواهم نه در موانع رشد بلکه از ناممکن بودن جامعه‌شناسی دین در ایران سخن بگویم.

حدوداً دو سال پیش، گروه جامعه‌شناسی دین در انجمن جامعه‌شناسی شکل گرفت و من مُصمّم بودم که در شکل‌گیری این گروه و شکل‌گیری رویکردی جامعه‌شناسانه به دین سهم کوچکی داشته باشم. برایم غریب بود که در ایرانی که مسائل اجتماعی‌اش چنین با دین پیوند خورده است، جامعه‌شناسی دین جایگاهی تا بدین حد کوچک و ضعیف در آموزش و پژوهش‌های ما داشته باشد. تجربه تشکیل این گروه البته که تجربه موفق بود، یکی از فعال‌ترین گروه‌های انجمن است و به یمن تلاش‌های مسئولین گروه، تا به حال سخنرانی‌ها و مباحث بسیاری را برنامه‌ریزی کرده است اما، تجربه چند ساله من در کار جامعه‌شناسی دین در ایران، بارها مرا به بُن بست کشانده و به اینجا رسیده‌ام که جامعه‌شناسی دین را امروز و در ایران، گاه ناممکن بدانم.

جامعه‌شناسی که اغلب یا به تاریخ نظریات جامعه‌شناسان در خصوص دین و موقعیت دین در جهان امروز تقلیل می‌یابد و یا زمانی که پایش به ایران کشیده می‌شود تبدیل می‌شود به پژوهشی جامعه‌نگارانه در خصوص انواع دینداری‌ها، و در هر دو حال، در تحلیل دینامیسم حیات دینی در جامعه امروز، در برابر تکثر، تجزیه، باز ترکیب و تحولات این حوزه در جامعه ما، ناتوان یا خاموش می‌ماند. این ناتوانی یا خاموشی به دلیل موقعیت ویژه جامعه‌شناسی، موقعیت ویژه دین، موقعیت خاص جامعه‌شناس دین، و خصوصاً به دلیل شرایط و زمینه دینی جامعه و قدرت در شرایط ملت‌هپ امروز است. همه این مفاهیم بار عاطفی سنگینی دارند که ناخودآگاه عمل می‌کنند و کار را بر جامعه‌شناس دین بسیار سخت، اگر نگویم ناممکن، می‌کند. توضیح می‌دهم:

جامعه‌شناسی، خود به عنوان یک رشته علمی، در ایران موقعیت شکننده‌ای دارد. جامعه‌شناسی به عنوان علمی که فرزند مدرنیته است، سرنوشت‌اش

با مدرنیته، با جوامع مدرن، با فرهنگ غربی و با نام‌هایی چون مارکس، وبر، دورکهایم، زیمل و... پیوند خورده است. رشته‌ای جوان است، و از هر سو مورد سوال. برخی از منظر سیاست و دین، جامعه‌شناسی را به عنوان یک رشته غیر خودی و غربی مورد سوال قرار می‌دهند، و برخی دیگر از منظر آکادمیک به عنوان رشته‌ای که مختص جوامع پیچیده مدرن است و در اجتماع سنتی ما ناکارآمد است و برخی دیگر با رویکردی فلسفی، تاریخی یا روانکاوانه... جامعه‌شناسی را تقلیل‌گرا و نزدیک‌بین می‌خوانند. این مجموعه جامعه‌شناسی را در صف مقدم رشته‌هایی در علوم انسانی قرار می‌دهد که باید اصلاح و تربیت‌اش کرد و این شرایط موقعیت جامعه‌شناسی را به عنوان یک رشته علمی شکننده کرده است و جامعه‌شناس را ناگزیر که مدام در موقعیت دفاع از این رشته قرار بگیرد.

دین به نوبه خود، به تعبیر دورکهایم، هنوز در ایران در زمره مَحْرَمات و در قلمرو ممنوعه است. نمی‌تواند موضوع علم قرار گیرد. به تفسیر خود از خود بسنده می‌کند و در برابر تفسیر بیرونی از خود، مقاومت می‌کند. هر بار که با رویکردی جامعه‌شناسانه، کارکرد و سازمان‌ها و گروه‌بندی‌های دینی را در جامعه تحلیل می‌کنیم، ناگزیریم که تفسیر دین از خودش را نیز همزمان ارائه دهیم. نمی‌توانیم به کار جامعه‌شناسانه بسنده کنیم. گویی رویکرد جامعه‌شناسانه یا کافی نیست و یا شبیه‌زا است و در نتیجه برای تکمیل و رفع شبیهه از آن می‌بایست قرائت دین را نیز از موضوع مورد مطالعه ارائه داد و از این رو است که در برابر یک اثر جامعه‌شناسی دین، ناگزیر پاورقی می‌زنیم. به ترجمه جامعه‌شناسی ادیان ژان پل ویلم که یک کتاب درسی جامعه‌شناسی دین در اروپا است نگاه کنید. این موقعیت خاص در خصوص جامعه‌شناسی دین نیز مصداق می‌یابد.

جامعه‌شناسی دین، به گفته بوردیو، یا دیندار است و یا دیندار سابق. اگر دیندار است، متهم است که نمی‌تواند فاصله انتقادی را که شاخصه یک رویکرد علمی است با موضوع مورد مطالعه خود ایجاد کند و در نتیجه جامعه‌شناسی دین در کار علمی دیندار، به نوعی صورت‌بندی عالمانه از ایمان مذهبی خویش بدل می‌شود که به جامعه‌شناس اجازه می‌دهد تا "مزایای یک روشن‌بینی علمی را با مزایای یک ایمان مذهبی" با هم جمع کند. و اگر دیندار سابق است، همواره شائبه سوءنیت داشتن و اینکه نمی‌تواند غیر جانبدارانه با موضوع کار خود برخورد کند بر سرش هست و اینکه تحقیق علمی‌اش در

جهت اثبات و تحکیم موضعِ امروزین‌اش قرار می‌گیرد. اگر نه این و نه آن است، (نه دیندار است و نه دیندارِ سابق)، کمتر احتمالِ آن می‌رود که دین را موضوعِ مطالعه و کارِ خود قرار دهد.

این بحثی است که بورديو ۲۰ سال پیش به نحوِ دیگری در نشستی در خصوصِ جامعه‌شناسیِ دین طرح کرد. اما در ایرانِ امروز به دلیلِ شرایطِ خاصِ یک جامعهٔ انقلابی، سیاسی، دینی... این شرایطِ پیچیده‌تر و بغرنج‌تر از ۲۰ سال پیشِ اروپاست. در نتیجه نسبتی که جامعه‌شناسِ دین با جامعه‌شناسیِ دین برقرار می‌کند اغلب، نسبتیِ بَغرَنج و مساله‌ساز است و از این روست که به محضِ آنکه می‌گوییم در جامعه‌شناسیِ دین، انگیزه‌هایمان موردِ سوال قرار می‌گیرند و با پرسش‌هایی از این دست روبه‌رو می‌شویم که شما خودتان چه هستید؟ دیندارید؟ بی‌دینید؟ منظور و هدفِ شما از مطالعهٔ دین در جامعه چیست؟ چنانچه در جایی خواندم، که در خصوصِ یک کتابِ جامعه‌شناسیِ دین که اخیراً ترجمه شده است نوشته: این کتابی است که یک بی‌دین نوشته و یک بی‌دین ترجمه کرده و یک دیندار آن را درس می‌دهد.

شرایطِ دینیِ جامعه و قدرتِ سیاسی و همچنین زمینهٔ انقلابی در ایران چنان مُلتهب است و چنان بارِ عاطفیِ دین و سیاست را سنگین کرده، که عملاً کار بر جامعه‌شناسیِ دین ناممکن می‌شود. همه چیز از منظرِ "موضع"، "منفعت" و "انگیزه" شما تحلیل می‌شود و در نتیجه، مُدام متهم می‌شوید! یا به اینکه می‌خواهید جامعه‌شناسی را دینی کنید و یا به اینکه می‌خواهید از دین تقدس زدایی کنید. در این شرایط، جامعه‌شناسیِ دین ناگزیر می‌بایست یا برای کسبِ اعتبارِ علمیِ خود و رشته‌اش، تعلقاتِ خود را نفی کند و یا برای زیرِ سوال رفتنِ دینداریِ خود، رویکردِ جامعه‌شناسانه‌اش را حک و اصلاح کند.

در نتیجه، در این شرایط، مثلاً پرداختن به مهمترین مسائلِ امروزیِ جامعه‌شناسیِ دین که عبارتند از سکولاریزاسیون، بازترکیب (recomposition) و جهانی شدن (globalisation)، امری سخت، اگر نگوییم ناممکن، است. "سکولاریزاسیون" را اگر به عنوانِ یک فرآیندِ تاریخیِ موردِ بحث قرار دهیم، از جانبِ دیندار به سکولار بودنِ متهم می‌شویم و اگر (با توجه به ظهورِ امرِ دینی از دههٔ ۷۰ میلادی به بعد، و صورِ جدیدی که دین در جامعهٔ مدرن به خود یافته) پارادایمِ سکولاریزاسیون را زیرِ سوال ببریم، از جانبِ غیرِ دیندار به این متهم می‌شویم که باز می‌خواهیم دین را از متنِ مدرنیته استخراج کنیم!

"تجزیه و باز ترکیب" دین که شاخص جدید دینداری در عصر ماست را اگر مورد مطالعه قرار دهیم، از جانب دیندار متهم می‌شویم که "شبه دین" را به دین تعریف کرده‌ایم و اگر بالعکس از "محصولات دینی مدرنیته" حرف بزنیم، از جانب غیر دیندار متهم می‌شویم که می‌خواهیم به هر قیمتی دین را در دنیای مدرن زنده نگه داریم! اگر در خصوص "جهانی شدن"، از خروج دین از مرزهای ملی سخن بگوییم و از اسلام اروپایی، عربی، آسیایی سخن بگوییم، از جانب دیندار متهم می‌شویم که ارتدوکسی را شکننده کرده‌ایم و اگر از "دین بی‌مرز" سخن بگوییم، از جانب غیر دیندار متهم می‌شویم که می‌خواهیم دین را جهانی کنیم!

در این شرایط، تنها مَفَرّ، ظاهراً عرفان است: "پلی میان فرهنگ‌ها" و یا پناه جستن به رویکردهای پدیدارشناسانه به دین. میرچا الیاد

در هر حال از نظر من، جامعه شناس دین، شرایط امکان رشته خود را در ایران، تنها با گذشت زمان و فاصله یافتن با زمینه و شرایط ملتهب اجتماعی امروز می‌تواند فراهم کند. آینده این رشته که موضوع مطالعه اش تنوع اعتقادات، آیین‌ها، سازمان‌ها و گروه‌بندی‌های مذهبی... و در مرحله نخست برای فهم بدون قضاوت در خصوص آن است، در گرو زمان است. زمان به نفع این رشته است.